

درس هفدهم : خاموشی دریا

از شعله / به خاطر روشنایی اش / سپاسگزاری کن، / اما چراغدان را هم / که همیشه در سایه می ایستد، / از یاد مبر.
شعله نماد هدایتگران / چراغ نماد انسان های تأثیر گذار گمنام / در سایه ایستادن کنایه از گمنام و ناشناخته ماندن / شعله و سایه: تضاد / شعله نماد بخشندگی و روشنایی / چراغدان نماد مبدا بخشندگی و روشنایی / واج آرایی «ر-س» / شعله، روشنایی، چراغدان: مراعات نظیر / «سپاسگزاری از شعله» و «صبورانه ایستادن چراغدان»: استعاره (تشخیص)

گریه کنی اگر / که آفتاب را ندیده ای / ستاره ها را هم / نمی بینی.

آفتاب مجاز از خورشید / آفتاب و ستاره: مراعات نظیر / آفتاب استعاره از نعمت های مهم و بزرگ / ستاره استعاره از نعمت های کوچک

ماهی در آب خاموش است و / چارپا روی خاک هیاهو می کند و / پرنده در آسمان آواز می خواند. / آدمی، / اما / خاموشی دریا و / هیاهوی خاک و / موسیقی آسمان را در خود نگه می دارد

ماهی، آب، دریا: مراعات نظیر/ پرنده، آسمان: مراعات نظیر/ موسیقی، آواز: مراعات نظیر/ موسیقی آسمان: تشخیص/ آب مجاز از دریا/ آب، خاک: مراعات نظیر/ خاک مجاز از زمین و چارپا/ ماهی نماد سکون و آرامش/ چارپا نماد حرکت و زندگی/ پرنده نماد آزادی و رهایی/ خاموشی دریا، هیاهوی خاک: استعاره (تشخیص)/ دریا مجاز از ماهی/ خاک مجاز از چارپا/ آسمان مجاز از پرنده/ خاموشی، هیاهو: تضاد

هنگامی که / در فروتنی، / بزرگ باشیم، / بیش از همه جا به آن بزرگ نزدیک شده ایم.

بزرگ: تکرار/ واج آرای «گ»

ممکن / از ناممکن می پرسد: / «خانه ات کجاست؟» / پاسخ می آید: / «در رؤیای یک ناتوان.»

خانه داشتن ممکن: استعاره (تشخیص)/ ممکن، ناممکن: تضاد/ «پرسیدن ممکن» و «پاسخ دادن ناممکن»: استعاره (تشخیص)/ واج آرای «ن»

ادامه درس هفدهم: تجسم عشق

آنگاه برزیگری گفت: با ما از «کار» سخن بگو،

و او در پاسخ گفت:

من به شما می گویم که زندگی به راستی تاریکی است: مگر آنکه شوقی باشد،

و شوق همیشه کور است، مگر آنکه دانشی باشد.

و دانش همیشه بیهوده است، مگر آنکه کاری باشد.

و کار همیشه تهی است: مگر آنکه مہری باشد

شما را اگر توان نباشد که کار خود به عشق در آمیزید، و پیوسته بار وظیفه ای را بی رغبت به دوش کشید.

زنهار، دست از کار بشوید:

زیرا آن که با بی میلی، خمیری در تنور نهد، نان تلخی و استاند که انسان را تنها نیمه سیر کند.

کار، تجسم عشق است!

تاریک بودن زندگی: کنایه از بیهوده بودن زندگی، مبهم و بی معنی بودن زندگی/ کور بودن شوق کنایه از ناقص و ناتوان بودن

شوق، ناکارآمد بود شوق/ تهی بودن کار کنایه از بی مزه بودن و لذت بخش نبودن کار/ کار- بار: جناس/ خمیر- تنور- نان:

مراعات نظیر/ مانند کردن زندگی به تاریکی: تشبیه/ نسبت دادن صفت «کور» به «شوق»: استعاره (تشخیص)/ بار وظیفه:

اضافه تشبیهی/ به دوش کشیدن کنایه از بردن، حمل کردن/ دست از کار شستن کنایه از ترک کردن، تمام کردن، به پایان

رساندن/ خمیری در تنور نهد، نان تلخی و استاند (عبارت تمثیلی) کنایه از عمل و عکس العمل (هر عملی عکس العملی دارد)/

نیمه سیر کردن کنایه از ناقص بودن کار/ خمیر، تنور، نان: مراعات نظیر